

بررسی کارکرد اسطوره‌های حماسی و تاریخی در قصاید شهریار

رضا جلیلی^۱، دکتر مهدی نوروز^۲



شماره ۳۷، پاییز ۱۳۹۷

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۷/۰۹

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۳/۲۳

چکیده:

یکی از مهم‌ترین عناصر ادبی در توضیح و تبیین منظومه‌های فکری یک شاعر، اسطوره است. غالباً شاعران برجسته اسطوره‌ساز هستند و به کمک این عنصر، بسیاری از داشته‌های فکری خود را عینیت می‌بخشند. حضور و بروز اسطوره در شعر شاعران فارسی‌زبان از سابقه‌ی دور و درازی برخوردار است که این امر، با توجه به پیشینه‌ی غنی سرزمین ایران بدیهی می‌نماید. در این بین، شهریار عنایت ویژه‌ای به این عنصر سودمند داشته است. در جستار پیش‌رو، با روش توصیفی-تحلیلی، کارکرد اسطوره‌های حماسی و تاریخی در آئینه‌ی قصاید این شاعر بررسی شده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که مهم‌ترین اسطوره‌ها عبارتند از: اسکندر، جمشید، خسرو و شیرین که عمدتاً کارکردی تعلیمی، ستایشی و توصیفی، تاریخی و در نهایت، زیبایی‌شناسی دارند. کارکرد عرفانی هم، تنها در یک مورد و در بخش مربوط به اسکندر دیده شد که این امر، با مسلک عرفانی شهریار در غزلیات همخوانی ندارد.

کلید واژه‌ها: شهریار، قصیده، اسطوره، حماسه، اخلاق.

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نیشابور، نیشابور، ایران.

^۲ استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نیشابور، نیشابور، ایران. (نویسنده مسئول)

الف: مقدمه

اسطوره ریشه در واژه‌ی لاتین یا یونانی «هیستوریا» (Historia) (کزازی، ۱۳۷۲: ۲) دارد که از طریق زبان عربی به فارسی راه یافته است. این اصطلاح از آغاز تا به امروز در زندگی انسان انعکاس داشته و بر تمامی جنبه‌های ایدئولوژیک، اخلاقی و رفتاری جامعه سایه افکنده و فراتر از حد و مرزهای تعیین شده ایفای نقش کرده است. «اسطوره‌ها تنها بیان تفکرات آدمی درباره‌ی مفهوم اساسی زندگی نیستند، بلکه منشورهایی را در مورد رفتار اخلاقی و دینی به دست می‌دهند و عقاید انسانی را تبیین و تدوین می‌کنند» (هینلز، ۱۳۷۹: ۲۶-۲۵).

به این اعتبار، با مفاهیمی چون: حماسه، شعر و تاریخ که کارکردی نزدیک به اسطوره دارند، پیوندی تنگاتنگ دارد. لوی استروس (Lévi-Strauss) در این باره می‌گوید: «معتقد هستم که در جوامع خودمان تاریخ جایگزین اسطوره شده است و همان کارکرد را به عهده دارد» (لوی استروس، ۱۳۷۶: ۵۵). پیوند شعر با اسطوره نیز، از آنجا استواری بیشتری می‌یابد که بدانیم، در هر دو پدیده، اندیشه‌ی بشری در پی کشف رازهای هستی و ماورای طبیعت و برقراری ارتباط با آنهاست، رازهایی که ریشه در واقعیت دارند و بازتعریفی از جهان عینی به شمار می‌روند. به عبارت دیگر، «همان‌گونه که انسان‌های نخستین در پی کشف حقایق هستی بودند و در این رهگذر به اساطیر حیات بخشیدند، شاعر نیز، به دنبال رازهای جهان پیرامون خویش و جان‌دادن به آن در قالب کلمات است» (رشیدیان، ۱۳۷۰: ۱۸). از اسطوره خوانش واحد و یکسانی وجود ندارد، اما با توجه به تعاریفی که ارائه شده، می‌توان ویژگی‌هایی را برای آن برشمرد که عبارت است از:

«۱- اسطوره، روایت موجوداتی فوق طبیعی و غیرعادی است؛ ۲- از آنجا که اسطوره با موجودات فراطبیعی در پیوند است، قدسی و مینوی است؛ ۳- اسطوره در پیوند با آفرینش و تکوین جهان هستی است و همیشه درباره‌ی پدیدآمدن و شکل‌گیری جهان هستی سخن می‌گوید؛ ۴- اسطوره با تاریخ قدسی و مینوی و باورهای راستین انسان‌های پیش از تاریخ در پیوند است؛ ۵- شناخت اسطوره به معنای شناخت بنیان‌های هستی‌شناسی است؛ ۶- درون‌مایه‌های اسطوره‌ها، جنبه‌ی نمادین و سمبلیک دارد و حتی در عرصه‌ی گیتیایی (این-جهانی) هم، مینوی و فراطبیعی است؛ ۷- اسطوره‌ها همیشه زنده و پایدار و ماندگار هستند؛

۸- اسطوره‌ها با آیین‌ها و باورهای پرستش و آداب و رسوم باورشناسی انسان‌ها در پیوند هستند و چهره‌ی شفاهی این آیین‌ها شمرده می‌شوند؛ ۹- صورت نوعی یا کهن‌الگو، ریشه‌ی مشترک تمامی اسطوره‌ها به شمار می‌رود؛ ۱۰- ناخودآگاه جمعی، سرچشمه‌ی همه‌ی این صور نوعی و کهن‌الگوها است» (علوی مقدم، ۱۳۸۶: ۱۴۹-۱۴۸).

یکی از مهم‌ترین حوزه‌هایی که اسطوره در آن اثرگذار بوده و خود را بدان تحمیل کرده، ادبیات و خاصه شعر است، به طوری که شماری از نظریه‌پردازان، ضمن یکی دانستن این پدیده‌ها، بر این باورند که اسطوره «یکی از اصول ساختاری و سازمان‌دهنده‌ی قالب ادبی است و یک صورت مثالی، عنصر اساسی تجربه‌ی ادبی فرد است» (گورین، ۱۳۷۰: ۱۸۰) و «در شعر، موجب باروری واژه‌ها می‌شود» (علوی مقدم، ۱۳۸۶: ۱۴۹). رازناکی دنیای اسطوره با شعر آمیخته می‌شود و درصدد کشف، یافتن و انتقال مقوله‌های پیدا و پنهانی برمی‌آید که از نظر بسیاری دور مانده است. بنابراین، شاعران به عنوان متولیان حوزه‌ی شعر، نقش مهمی در مانایی و بازآفرینی اسطوره در درازای تاریخ دارند.

در سرزمین ایران با پیشینه‌ی غنی و چند هزار ساله‌ای که دارد، اسطوره‌هایی رخ نموده‌اند که در زندگی ایرانیان و گستره‌ی ادب فارسی تأثیرات شگرفی بر جای گذاشته‌اند. ادیبان فارسی زبان به مدد این اساطیر، بسیاری از داشته‌های فکری خود را به منصفی ظهور رسانده و بر غنا و استواری اشعار خود افزوده‌اند. شهریار نیز، در شمار شاعرانی است که با بهره‌گیری از شخصیت‌های اسطوره‌ای و شناخت درست مقتضیات تاریخی، اجتماعی و فرهنگی روزگار خود، به طرح موضوعات متنوعی در دیوانش پرداخته است. محمدحسین بهجت تبریزی در سال ۱۲۸۵ خورشیدی در تبریز دیده به جهان گشود. «پدر وی میرزا آقا خشکنابی وکیل دادگستری و از علمای این شهر بود» (یاحق، ۱۳۷۵: ۱۷۶).

شهریار در ابتدا بهجت تخلص می‌کرد، اما پس از مدتی این تخلص را در اثر تفأل به دیوان حافظ، به شهریار تغییر داد. او «جهت ادامه‌ی تحصیلات به تهران سفر کرد و در دارالفنون مشغول تحصیل شد، سپس به دانشکده‌ی پزشکی رفت، اما در اثر شکست در عشق به دختری به نام ثریا، نتوانست تحصیلات خود را با موفقیت به پایان برساند» (محمدی، ۱۳۷۳: ۶۵).

او مدتی را در مشاغل دولتی از جمله اداره‌ی ثبت اسناد، شهرداری تهران و بانک کشاورزی

سپری کرد. سال‌های پایانی زندگی شهریار در زادگاهش گذشت و سرانجام در ۲۷ شهریور سال ۱۳۶۷ دیده از جهان فروبست.

آنچه موجب برجستگی اشعار شهریار شده، گونه‌گونی سخن، ترکیب‌سازی‌های جالب توجه، خیال‌انگیزی بیت‌ها و توجه به برخی مضامین عرفانی و عاشقانه‌ی تازه است. دو اثر از شهریار بر جای مانده است: دیوان اشعار و منظومه‌ی حیدربابایه. اولی به زبان فارسی و دومی به زبان ترکی آذری می‌باشد. در پیوند با چگونگی سرایش منظومه‌ی حیدربابایه آمده است: «در سال ۱۳۱۶ که سه سال از فوت پدرشان سپری شده بود، برای دیدار اقوام و خویشان به تبریز می‌آیند ... سپس، شهریار به تهران برمی‌گردد. مادرش به دنبال او به تهران می‌رود. چند سالی را که مادرش پیش شهریار می‌ماند، از وی می‌خواهد که شعری بسازد تا هم خودش و هم سایر همشهری‌های وی نیز، بفهمند. استاد تحت تأثیر گفته‌ی مادر شروع به ساختن (سرودن) حیدربابا می‌کند» (نیک‌اندیش، ۱۳۷۰: ۲۱-۲۰). دیوان شهریار که بارها تجدید چاپ شده است، شامل غزلیات، قصیده‌ها، دوبیتی و رباعی است. در این بین، غزل‌ها اصلی‌ترین و پرتنوع‌ترین اشعار محسوب می‌شوند که این امر با روحیات و حال و هوای فکری شاعر سازگاری دارد. همچنین، رباعی و دوبیتی بسامد پائینی دارد؛ زیرا این قالب‌ها از ظرفیت‌های محدودی برخوردار هستند و بستر مناسبی برای بازگویی احساسات پر دامنه‌ی عاشقانه به شمار نمی‌روند. دیوان شهریار یکی از بهترین نمونه‌های شعر سبک خراسانی در دوران معاصر است. او با قریحه‌ی ساده و عاطفی خود، به غزل فارسی اعتباری دیگر بخشید. کیفیت هنری شاعری او به قدری بالا بوده است که بسیاری از پژوهشگران شهریار را آخرین شاعر برجسته‌ی فارسی‌زبان در سبک کلاسیک می‌دانند.

در قصاید شهریار به موضوعات گوناگونی اشاره شده است. در این بین، توجه به اسطوره‌ها برجسته به نظر می‌رسد. مضامین به کار رفته در این قصیده‌ها غالباً توصیف و مدح (در وهله‌ی نخست) و تعلیم (در وهله‌ی بعد) هستند. شهریار به کمک عناصر اسطوره‌ای به توضیح و تبیین این مضامین پرداخته و دیدگاه و جهان‌بینی خود را هنرمندانه شرح و بسط داده است. بنابراین، با نقد و بررسی اسطوره‌شناختی قصاید او، تحلیل دقیق‌تر شیوه‌ی شاعری و منظومه‌ی فکری وی میسر می‌شود. هدف اصلی تحقیق حاضر، پاسخ‌دادن به این پرسش

است که مهم‌ترین اسطوره‌های حماسی و تاریخی در قصاید شهریار و کارکرد آنها کدام است؟ روش پژوهش نیز، توصیفی-تحلیلی می‌باشد.

۱-۲. پیشینه‌ی پژوهش

اگرچه در ارتباط با شعر و شخصیت شهریار پژوهش‌های گسترده‌ای صورت گرفته است، اما تحقیقاتی که به لحاظ اسطوره‌شناختی اندیشه و سروده‌ی او را مورد نقد و بررسی قرار دهند، محدود هستند. در این بین، قانونی (۱۳۹۳)، در مقاله‌ی خود، به بررسی کارکرد فولکلور در غزل‌های شهریار پرداخته که عبارت است از: پاسداری ارزش‌ها و میراث ملی ملت‌ها و بررسی اعتقادات و مراسم دینی و آیین‌ها و اسطوره‌های اقوام. در این پژوهش، با رویکرد به مؤلفه‌های ادبیات غنایی و فولکلور، به اسطوره‌ها اشاره‌ای کوتاه و جزئی شده است.

اسعد، کمالی بانیانی و درخشیده (۱۳۹۴)، در مقاله‌ی خود به فراز و فرود اسطوره‌شناسی در اشعار شهریار پرداخته و به این نتیجه رسیده‌اند که سروده‌های شاعر با مدد گرفتن از اسطوره‌ها، سیری از ایستایی به سوی دومعنایی یا چندمعنایی را پشت سر گذاشته و این زبان شعری، باعث جایگزین کردن اجزاء عینی با اجزاء ذهنی اسطوره شده است.

شاهرخی (۱۳۹۴)، در مقاله‌ی خود، به هویت فرهنگی و دینی سروده‌های شهریار با رویکرد باستان‌گرایی اشاره کرده و به صورت جزئی و گذرا از نمادها و اسطوره‌ها یاد کرده است. در تمامی این پژوهش‌ها، کارکرد اسطوره‌های تاریخی و حماسی در قصاید شهریار مورد نقد و بررسی قرار نگرفته است که این امر، بر جنبه‌های نوآورانه‌ی تحقیق می‌افزاید.

۲. کارکرد اسطوره‌های حماسی و تاریخی در قصاید شهریار

۱-۲. کارکرد تعلیمی و اخلاقی

توجه به موازین اخلاقی در رشد و تعالی فرد و جامعه مؤثر است. البته، اهمیت تعلیم و تربیت در میان ملت‌های مشرق‌زمین به دلیل بافت غنی فرهنگی و دینی، اعتبار و روایی ویژه‌ای دارد. یکی از عرصه‌هایی که تجلیات این توجه به روشنی قابل ملاحظه است، آثار شاعران و نویسندگان می‌باشد. در شعر فارسی نیز، شهریار در آیین‌های قصاید از این امر خطیر غافل نبوده است. او بر آن بوده تا با استفاده از شخصیت‌های اسطوره‌ای و ذکر

داستان‌های مربوط به آنها، از مفاهیم اخلاقی و تعلیمی سخن بگوید. او با این روش، ضمن خوانشی نو از اسطوره‌ها، بر گستره‌ی کارکرد آنها افزوده است. مؤلفه‌های ارشادی اسطوره‌های حماسی - تاریخی قصاید شهریار در چهار محور قابل تأمل است:

۱-۱-۲. بی‌وفایی دنیا

یکی از اسطوره‌های پرسامد در این بخش، اسکندر است. سایه‌ی شخصیت شاه مقدونی در سراسر متون منظوم فارسی هویدا است. سابقه‌ی این تأثیرگذاری در آثار پیش از اسلام قابل جستجو است؛ چراکه «در روزگار ساسانیان متن یونانی رمان اسکندر به پهلوی ترجمه شد ... در ترجمه‌ی پارسی نیز، مطالب و تفصیلاتی بسیار بدان اضافه گردید تا مجموعاً اسکندرنامه ... فراهم گردید» (صفوی، ۱۳۶۴: ۷۲). شهریار نیز، برای تبیین مفهوم «بی‌وفایی روزگار» از این اسطوره بهره برده است. او خطاب به مخاطبانش، سرنوشت محتوم اسکندر و برباد رفتن تاج و تختش را یادآوری می‌کند و می‌گوید از این مجمل، حدیث مفصل (= بی‌اعتباری زمانه) بخوانند. به باور شاعر، جهان به این دلیل که در وجودش عشق و محبت رخنه نکرده، بی‌وفا و پیمان‌شکن شده است. در ابتدا خود را چون عروسی خوش‌قدم نشان می‌دهد، اما در بزنگاه، دامادش را به حجله‌ی ماتم می‌فرستد!

کجاست تخت سکندر، کجاست افسردار؟
از این حدیث بخوانید بی‌وفایی دنیا
(شهریار، ۱۳۸۷: ۴۴۶)

این جهان کافر عشق است، بدو دل ندهید
نتوان گوهر ایمان به کف کافر داد
چه جهانی که گرت افسردار بدهد
خواهدت سر بستاند و به اسکندر داد
(همان: ۴۸۵)

جمشید جم، اسطوره‌ی دیگری است که شهریار با استناد به شرح حال وی، در پی اثبات ناپایداری زمانه است. جمشید شاه مقتدری بود که در زمان فرمانروایی او بر زمین، آرمان‌شهر «وَرَجَمْگَرْد» شکل گرفت و انسان‌ها سالیان دراز در آنجا به دور از تاریکی، بیماری، مرگ و رنج زیستند.

این سال‌ها دوران طلایی زندگی ایرانیان دانسته می‌شود. البته مانایی این مدینه‌ی فاضله پس از آنکه جمشید دچار خودبینی شد، درهم شکست و تاریکی (ضحاک یا اژی‌دهاک) بر

ایران زمین چیره گردید. جمشید نیز، به دست ضحاک اهریمنی با اره، دو نیم شد. زندگی پر فراز و نشیب جمشید، او را به اسطوره‌ای دووجهی بدل کرده، به طوری که نیمی از زندگانی او مایه‌ی تحسین و نیمی دیگر، مایه‌ی تنبه دیگران شده است. این ویژگی در آینه‌ی قصاید شهریار نیز، رخ نموده است. شاعر، از شکوه و بلندمرتبه‌ی جمشید یاد می‌کند و در ادامه بیان می‌دارد که اینک از آن همه اقتدار چیزی بر جای نمانده و چون خاک گردیده است. به این اعتبار، وابسته‌های دنیایی (= تخت جم) بی‌وفا و نامانا هستند.

تو سر به پای فرومایگان نهی و ندانی که خود به کله‌ی جمشید و داریوش نهی پا...
 نه گنج ماند ز خسرو نه تخت ماند ز جمشید نه قصر ماند ز شیرین، نه طاق ماند ز کسری

(همان: ۴۴۶)

اسطوره‌های پرتکرار دیگر، خسرو و شیرین هستند. شخصیت‌هایی تاریخی که به دلیل حضوری پررنگ در متون منظوم و منثور فارسی، جنبه‌ای اسطوره‌ای پیدا کرده‌اند. در کنار داستان عاشقانه‌ی شاه ساسانی و شاهدخت رومی، جریان فرعی دیگری نیز وجود دارد که آن، حضور فرهاد کوهکن و عشق او به شیرین است. از این رو، در موارد بسیاری پیوندی ناگسستنی میان این سه شخصیت وجود دارد، پیوندی که گاهی با مفاهیم تعلیمی و ارشادی همراه است. در ابیات بالا، شهریار برای تبیین مفهوم ناپایداری روزگار و عدم توجه به آن، از سه کلیدواژه‌ی تیشه، گنج و قصر سخن گفته است که به ترتیب نمادی از عاشق‌پیشگی فرهاد، توانایی مالی خسرو و رفاه و آسایش شیرین هستند. او با طرح این نمادها در پی القای این مطلب است که به دلیل بی‌اعتباری زمانه، دیگر چیزی از این تعلقات و دارندگان آنها بر جای نمانده و همگی نیست شده‌اند. همچنین، شاعر، ضمن بازگفت شکوه و مرتبت بهرام گور، معتقد است که روزگار همه‌ی میراث او را بر باد داده، دقیقاً مانند کاری که با مجنون کرد و داغ لیلی را بر دل و جان او نهاد و یا شکوه و اعتبار ایوان مداین را از رونق انداخت.

گیرم که سمندی است بجا مانده ز بهزاد دیگر چه سمندی که سواران همه رفتند

(همان: ۴۹۴)

زمانه تربت لیلی کشد به دیده‌ی مجنون سپهر دامن یوسف دهد به دست زلیخا ...

بین به قصر سلاطین که فاخته زده کوکو شنو ز بام مداین که بوم برکشد آوا
(همان: ۴۹۴)

از این رو، شهریار به مخاطبان خود توصیه می‌کند تا در این ورطه‌ی هلاک، که برای گذر از آن باید چون پور زال دشواری‌های هفت‌خوان را به جان خرید، گستاخانه رخس نرانند. چه تازی شهریارا رخس گستاخی که این وادی به هر خَم کمد هفت‌خوان دارد تهمت‌ها
(همان: ۴۶۱)

۲-۱-۲. نکوهش جنگ و خونریزی

یکی از شوم‌ترین پدیده‌هایی که آدمی بارها آن را تجربه کرده، جنگ و کشتار ناشی از آن است. امروزه با وجود پیشرفت‌های متعددی که بشر در زمینه‌های گوناگون به دست آورده است، هنوز نتوانسته به صلحی پایدار دست یابد. این پدیده‌ی شوم از نگاه تیزبین شهریار دور نمانده است؛ چراکه او «در طول زندگانی نسبتاً طولانی خود، دو جنگ جهانی و چند حادثه‌ی بزرگ ملی از جمله ... جنگ عراق علیه ایران را تجربه کرده ... و [از] مصائب انسانی و اجتماعی ناشی از این حوادث ... آزرده و افسرده و خشمگین شده [بود]» (مشتاق‌مهر، ۱۳۸۵: ۵۹). به این اعتبار، سعی می‌کرد تا شومی جنگ را در آثار خویش بازتاب دهد. او در شعر «خواب سیاه»، از سرگشتگی و آوارگی دختر داریوش سخن به میان آورده و از زبان او چرایی این سردرگمی را بر باد رفتن خان‌ومان خود در نبرد اسکندر و دارا معرفی کرده است. گویا مراد شاعر از دخت داریوش، فراگیر است و همه‌ی نوامیس این مرز و بوم را دربر می‌گیرد. بنابراین، آوارگی و درماندگی این شخصیت، نمادی از سرگشتگی ملت ایران است. در ادامه، شاعر ضمن برشمردن شکوه و بزرگی تخت جمشید، آن را به چشمه‌ی حیاتی مانند کرده که با آتش کینه و جنگ اسکندر در ظلمات فرو رفته است.

هر شب در این خرابه به کابوس خاطرات بر دفتر حیات من از خون کشیده است
دارم ستیزه‌ها من جان‌سختِ سخت‌کوش سرنیزه‌ی سکندر و ترک و عرب نقوش
(شهریار، ۱۳۸۷: ۵۴۰)

گویی به هوش بود که از چشم ذوالقرن چون چشمه‌ی حیات به ظلمت شود نهان
(همان: ۵۶۰)

۲-۱-۳. توسل به خدا و خضوع در برابر او

شهریار انسان را به حق محوری سفارش می‌دهد. او از بی‌وفایی روزگار سخن می‌گوید تا به همگان هشدار دهد و یادآور شود که ملجأ حقیقی و راستینی که باید بدان تکیه کنند، خداوند است. وی در تبیین این آموزه از سه شخصیت اسطوره‌ای کسری، اسفندیار و افراسیاب بهره برده است. شهریار، از فرجام نامیمون شاهزاده‌ی ایرانی و شاه تورانی یاد می‌کند و به مخاطب خود پند می‌دهد که اگر نمی‌خواهند سرنوشتی مشابه آن دو تن داشته باشند، چنگ در قرآن خدا زنند و به کلی، دست از خویش بشویند. شاعر در ادامه اشاره می‌دارد، بنده‌ای که در برابر خداوند خاضع و فروتن است، هرگز در برابر کسری و قیصر سر فرود نخواهد آورد.

گردنت خواهی نخواهی زیر طوق بندگی است گر همه اسفندیارستی و گر افراسیاب
گوش بر فرمان قرآن کن کاین خطیب خطبه‌ها خواند همه جبل‌المین، فصل الخطاب
(همان: ۴۵۶)

به کاخ قیصر و کسری فرو نمی‌آید سری که در قدم کاروان کوی تو سود
(همان: ۵۰۴)

۲-۱-۴. نکوهش ریا

ریا و تزویر در زمره‌ی مذموم‌ترین ویژگی‌های اخلاقی است که آدمی را از ماهیت معنویش دور می‌کند و شخصیتی نامبارک به وی می‌بخشد. از این رو، در متون تعلیمی بر دوری از آن تأکید شده است. در قصاید شهریار هم، با استعانت از چهره‌های اسطوره‌ای از این رفتار ناپسند یاد شده است. شاعر ضمن پرداختن به آسیب‌های فردی و اجتماعی ناشی از ریاکاری، بیان می‌دارد که صفای صوفی، جلای دین و چشمه‌ی اسلام در اثر نفوذ و گسترش این صفت ناپسند از بین می‌رود و آبادانی به ویرانی بدل می‌گردد. وی در تأیید گفته‌ی خود به ماجرای سوختن تخت جمشید در «آتش غرابِ ریای اسکندر» اشاره می‌کند و می‌سراید:

ریا که خرقه‌ی صوفی به دوش انداخت کلاه فقر به سر بر نهاد و روش انداخت ...

همین غراب برآمد به دوش اسکندر که وای و ولوله در کاخ داریوش انداخت
(همان: ۴۶۹)

۲-۲. کارکرد توصیفی و ستایشی

شعر فارسی با مدح آغاز شده است و قصیده بهترین قالب برای مداحی به شمار می‌رود. شاعران برای افزایش کیفیت ستایش سروده‌های خود اغلب از ابزار توصیف صورت استفاده می‌کنند. شهریار نیز، همچون پیشینیان از این عنصر بهره برده و به کمک آن به بازگویی مفاهیمی چون: اقتدار و بزرگی شاهان اسطوره‌ای، توصیف مجالس بزم و شادی، شرح ماجراهای میان دلداده و دلدار و توصیف مظاهر طبیعت پرداخته است. بنابراین، رویکرد توصیفی و ستایشی شهریار در سه محور قابل تأمل است:

۲-۲-۱. توصیف اقتدار و قدرت

یکی از کشورهایی که در شعر شهریار از آن سخن به میان آمده، شوروی (= روسیه) است. او در بیان اقتدار و شکوهمندی این مملکت، ضمن اشاره به عظمت اسکندر، بیان می‌کند که اگر او نیز، با همه‌ی ابهتی که داشت به این سرزمین می‌آمد، مقهور و متحیر می‌شد. در بخش دیگری، شاعر از بلندمرتبگی مسند جمشید یاد کرده و آن را ستوده است. همچنین، در دو قصیده شاهد کارکرد ستایشی اسطوره‌ی نادر هستیم: یکی در شعر «جشن سده‌ی اقبال» که شهریار برای نشان‌دادن صیت و آوازه‌ی ابوالحسن اقبال آذر - یکی از موسیقی‌دانان برجسته‌ی ایرانی - از اسطوره‌ی نادر بهره برده و دیگری در قصیده‌ی «باشگاه هواپیمایی کشور» که برای افزایش حس میهن‌پرستی خلبانان ایرانی، دلیری آنها را مثابه‌ی شاه افشاری دانسته است.

هر قلدر و قلندرش آید به باد و دم گر خود اسکندر است درافتد به بند و دام
(همان: ۵۴۶)

کس بر فراز مسند جم تاکنون نیافت شایسته‌ی هدیت این گنج شایگان
(همان: ۵۶۰)

آن زمان کاین‌گونه تبلیغات و اسبابش نبود صیت شهرت بود از او چون نادر گیتی‌ستان
(همان: ۵۶۴)

با طبیعت و مظاهر آن در ارتباط بوده و هست. نموده‌های این پیوند تنگاتنگ در آیین‌های شعر شاعران نیز، قابل ردیابی است. «شاعران به دلیل لطافت طبع، جان و دل و روحشان با طبیعت و زیبایی‌های آن گره خورده است ... [به این اعتبار، آنها] تلاش نمودند ارتباط فیزیکی خود را با طبیعت حفظ کنند» (پارساپور، ۱۳۹۱: ۴).

این ویژگی در سروده‌های شهریار نیز، متبلور است. او برای توصیف مظاهر طبیعت از اسطوره‌های متنوعی استفاده کرده که این امر بر غنای تراوش‌های ذهنی وی افزوده است. شاعر در قصیده‌های گوناگونی برای توصیف استواری کوه از اسطوره‌ی رستم، برای توصیف سرخی شفق از خون سیاوش، برای توصیف ستارگان از منیژه، برای توصیف سرو از درفش کاوه و برای توصیف سرسبزی مشهد از دو اسطوره‌ی خسرو پرویز و مانی گرت‌برداری کرده است:

شفق خون سیاوشان و کوهش نقشی از رستم
 منیژه‌های کوب‌ها فراز چاه بیژن‌ها
 (شهریار، ۱۳۸۷: ۴۶۱)

کاج‌ها گویی درفش کاویان‌سند و با من
 هر یکی را قصه‌ای از قهرمانی داستانی
 (همان: ۵۹۴)

خاصه خود مشهد که با این نقشه‌های طرفه و نو
 غیرت خَلخ شده است از شاه‌دی و داستانی
 از نگارین خشت و از فیروزه‌گون کانی همانا
 خود بهارستان خسرو یا نگارستان مانی
 (همان: ۵۹۵)

۲-۳. کارکرد تاریخی

پیوند میان اسطوره و تاریخ ناگسستگی است؛ از این رو، گاهی با رویدادهایی روبه‌رو می‌شویم که در هر دو مشترک و همسان هستند. اسطوره به واسطه‌ی قدرت اعجاب‌انگیزش بر بسیاری از روایت‌های تاریخی اثر می‌گذارد و گاهی آن را با دگردیسی‌های لفظی و محتوایی مواجه می‌کند. این حالت در سروده‌های شهریار نیز، به چشم می‌خورد. به عنوان مثال، شاعر در قصیده‌ی «تخت جمشید»، از این بنا به عنوان دستان‌سرای جمشید یاد کرده که مایه‌ی شوکت و بزرگی ایران باستان است، در حالی که تخت جمشید سده‌ها پس از وی و در زمان داریوش

هخامنشی برپا شده است. با این حال، اسطوره مرزهای زمانی و مکانی را شکسته و با سفر در زمان، اسطوره‌ی جمشید را به این بنای تاریخی پیوند زده است.

موضوع تاریخی دیگری که شهریار در قالب اسطوره‌ی اسکندر بدان اشاره کرده، گذر شاه مقدونی از ارومیه است که البته، در صحت و سقم این رویداد تردیدهایی وجود دارد. شهریار در شعر «رضاییه»، برای اثبات قدمت و دیرینگی این شهر از اسطوره‌ی اسکندر بهره گرفته است.

تو دروازه‌ی شرق و غربی و از تو
 درخشیده خورشید زرتشت و خورشور
 تو دیدی خشایار شاه و سکندر
 گلان شاه شاهان، بزرگ امپراطور
 (همان: ۵۲۶-۵۲۵)

۲-۴. کارکرد عرفانی و صوفیانه

شهریار در عرفان ایرانی - اسلامی مطالعات بسیاری انجام داد و چکیده و جانمایه‌ی این بررسی‌ها را در آثار خود به نمایش گذاشت. عمده‌ی رویکردهای عرفانی شاعر در بخش غزل‌ها مستتر است که در آن نگاه ویژه‌ای به مکتب عرفانی حافظ و مولانا (= نگرشی وحدت‌محور) دارد. شهریار با گرایش به عرفان، شعر خود را جاودانه کرد و بر بُعد معنوی آن افزود. چنانکه خود شاعر در این باره می‌گوید: «آنچه از من چاپ شد همان شعرهای سابق است که بعضی از آنها باید حذف شود ... آنها در حقیقت شعر دبستان و دبیرستان است ... آنچه دانشگاهی است، ... آخرش عرفان است» (علیزاده، ۱۳۷۴: ۵۵۵).

قصیده‌های شهریار، به دلیل موضوعیتی که دارند و بیشتر شامل وصف و تعلیم می‌شوند، از داشته‌های عرفانی وی کمتر تأثیر پذیرفته‌اند. به ویژه هنگامی که بحث بر اسطوره‌های شعری او متمرکز می‌شود، این ادعا خود را بهتر می‌نمایاند. آنچه از تدقیق در قصاید شهریار به دست آمد، نشان می‌دهد که وی تنها در یک مورد و در قصیده‌ی «ولی‌شناسی» نسبت به اسطوره‌ها رویکردی عرفانی داشته است. شاعر در این سروده اظهار می‌دارد که سالک با تکیه بر پارسایی و فرمان‌برداری از حق تعالی و در کنف حمایت‌های معنوی پیر و شیخ (= حضرت علی)، به گذر از تمامی موانع زندگی که چون سد سکندر سترگ هستند، امیدوار می‌شود.

چو راه طاعت و تقوی گرفت پیش و علی گفت برو که سد سکندر نه مانع است و نه حایل
(شهریار، ۱۳۸۷: ۵۴۴)

۲-۵. کارکرد زیبایی‌شناسی

این کارکرد در تمامی محورهای یادشده حضور دارد؛ چراکه در پیوند با ساختار (صورت و لفظ) زبان است، اما دیگر کارکردها با محتوا و مضمون مرتبط هستند. از این‌رو، در شاهد مثال‌هایی که در این بخش آورده می‌شود، حضور و بروز کارکردهای یادشده نمود دارد. علت و چرایی دیگری که ضرورت مجزا و منفک‌بودن این بخش را می‌رساند، آن است که جایگاه و نقش آفرینی اسطوره‌ها در قصاید شهریار از جنبه‌ی زیبایی‌شناسانه در بوتی نقد قرار گیرد؛ زیرا شاعر، در موارد بسیاری این اسطوره‌ها را صرفاً با رویکردی زیبایی‌شناختی به کار گرفته است. بررسی‌ها نشان از آن دارد که تشبیه پربسامدترین صورت خیالی در قصاید شهریار است که از این جهت، با شیوه‌ی قدما همخوانی دارد. آرایه‌های دیگر عبارت هستند از: تلمیح، استعاره، کنایه و ایهام تناسب.

۲-۵-۱. تشبیه

تشبیه در ادبیات فارسی پرتعدادترین صورت خیال و در دایره‌ای فراخ‌تر، پرکاربردترین آرایه‌ی بلاغی محسوب می‌شود. یکی از مهم‌ترین دلایل بسامد بالای تشبیه، در قدرت خیال‌انگیزی این آرایه نهفته شده است. «خیال که جوهر اصلی و ثابت شعر است، چیزی است که از نیروی تخیل حاصل می‌شود» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۵: ۱۸) و تشبیه در محقق ساختن این امر، نقشی بایسته دارد. نگاه‌ی به قصاید شهریار، حاکی از آن است که وی با درک این ویژگی، آگاهانه از تشبیه بیش از دیگر فنون بلاغی استفاده کرده تا مرزهای خیال‌انگیزی قصایدش را به دوردست‌ها بکشاند و گسترش دهد. شهریار در بیشتر تشبیهات خود، بر آن بوده است تا امور گوناگون اخلاقی، توصیفی و حتی تاریخی را برای مخاطب خود ملموس و دست‌یافتنی نماید. یکی از راه‌هایی که شاعر برای تحقق این هدف استفاده کرده، بهره‌گیری از شخصیت‌های اسطوره‌ای حماسی و تاریخی است. شهریار با عنایت به سد اسکندر، پایداری و مقاومت مادر را برای مراقبت از فرزند به آن مانند کرده است. او در قصیده‌ی «من و شیر» هم، سداسکندر

را به عنوان حائل و مانعی سترگ در نظر داشته است.

آن مرغ جوجه‌دار ندیدی که با کلاغ
چون در ستیز، تیز و دلیر و دلاور است
مسکین گذشته از سر و با سینه‌ی سپر
گویی به سیل حادثه سد سکندر است
(شهریار، ۱۳۸۷: ۴۷۳)

فراز آمد از صخره و راه من
فرو بست چون سد اسکندری
میان چون یکی تنگه‌ی کوه تنگ
بر و سینه چون دشت پهناوری
(همان: ۵۸۵)

شهریار در ارتباط با سوزانده‌شدن تخت جمشید (شهر پارسه) به دست اسکندر، این بنا را به مثابه‌ی آب حیاتی دانسته که در اثر حریق در ظلمت و سیاهی فرورفته و جاودانگی و عظمت پیشین خود را از دست داده است. این حالت دقیقاً برعکس شرایطی است که شخصیتی چون مولانا در جهان‌بینی شاعر دارد؛ زیرا به باور شهریار، پرچم کامیابی مولوی، اکنون به مثابه‌ی درفش کاویانی بر بلندای قله‌های معرفت انسانی قرار دارد و موجب پرآوازه‌شدن نام خراسان شده است.

گویی به هوش بود که از چشم ذوالقرن
چون چشمه‌ی حیات به ظلمت شود نهان
(همان: ۵۶۰)

پرچم پیروز مولانا جلال‌الدین بلخی
اهتزاز می‌داد قدسی با درفش کاویانی
(همان: ۵۹۵)

۲-۵-۲. تلمیح

این آرایه در شمار صنایع معنوی است و منظور از آن در دانش بدیع، «اشاره کردن به داستانی یا ضرب‌المثلی مشهور یا آوردن اصطلاحات علمی در شعر» می‌باشد (معین، ۱۳۷۸: ۱۱۳۵). کزازی در پیوند با کارکرد این آرایه در شعر می‌گوید: «سخنور به یاری آن (تلمیح یا چشمزد) می‌تواند بافت معنایی سروده را نیک، ژرفا و گران‌مایگی بخشد و دریایی از اندیشه‌ها را در کوزه‌ای تنگ از واژگان فروریزد» (کزازی، ۱۳۷۴: ۱۱۰). چنین کارکردی در قصاید شهریار نیز، نمودار است. او با استفاده از این فن بلاغی و بیان داستان‌های مشهور، به کارکردهای دیگر اسطوره عمق و بُعدی دوچندان بخشیده و درک این کارکردها را برای

مخاطب آسان‌تر کرده است؛ زیرا هر اندازه داستان‌های به کار گرفته شده از سوی شاعر روان‌تر و لطیف‌تر باشند، تداعی ایجادشده به واسطه‌ی تلمیح شیرین‌تر خواهد بود.

زمانه مدفن خسرو کند ز حجله‌ی شیرین جهان عروس سکندر شود به ماتم دارا
شکست طاق مداین، گسست طره‌ی ایوانش بخفت کاخ فلک‌فر، نماند قصر فلک‌سا
(شهریار، ۱۳۸۷: ۴۴۶)

۲-۵-۳. استعاره

یکی از ارکان چهارگانه‌ی صور خیال، استعاره است که از دید سنتی و ذکر مشبه یا مشبه‌به به دو دسته‌ی مصرحه و مکنیه تقسیم می‌شود. اگر در لفظ، مشبه‌به ذکر شود و منظور گوینده مشبه باشد، به آن استعاره، مصرحه می‌گوییم، اما اگر تشبیه در دل گوینده مستور و مضمحل باشد و مشبه را ذکر کند و مشبه‌به را در لفظ نیاورد و به ذکر قرینه‌ای از لوازم مشبه‌به بسنده نماید، استعاره، مکنیه خواهد بود (همایی، ۱۳۸۹: ۱۶۵-۱۶۴).

در قصاید شهریار، استعاره‌های فراوانی دیده می‌شود، اما بازتاب استعاری اسطوره‌ها بسیار محدود است و نمود چندانی ندارد. در بیت ذیل، شاعر، سپهر و زمانه (مشبه) را چون انسانی دانسته است که یکی به سوی جمشید سنگ پرتاب می‌کند و دیگری، تیشه به ریشه‌ی فرهاد می‌زند. در نتیجه، استعاره، از نوع مکنیه است.

سپهر سنگ به جمشید زد، چنانکه به جامش زمانه تیشه به فرهاد زد، چنانکه به خارا
(شهریار، ۱۳۸۷: ۴۴۶)

در بیت ذیل، منظور از مهد داریوش (مشبه‌به)، تخت جمشید (مشبه‌به محذوف) است که شاه هخامنشی در آن حکومت می‌کرد و روزگار می‌گذرانید. بنابراین، استعاره، از نوع مصرحه است. هدف شهریار از پیوند میان استعاره و اسطوره، بازگویی درس‌های اخلاقی و مسائل تربیتی می‌باشد.

از عهد حشمت و عظمت یاد می‌دهی ای مهد داریوش کبیر عظیم‌الشان
(همان: ۵۵۹)

۲-۴-۵. کنایه

کنایه در لغت به معنی پوشیده سخن گفتن است و در اصطلاح ادبی، سخنی است که دو

معنی قریب و بعید دارد و این دو معنی، لازم و ملزوم یکدیگر هستند. گوینده آن جمله را به گونه‌ای ترکیب می‌کند و به کار می‌برد که ذهن شنونده از معنی نزدیک به معنی دور منتقل می‌شود (همایی، ۱۳۸۹: ۱۶۷).

نکته‌ای که در ارتباط با کنایه نباید از آن غافل بود، این است که مخاطب می‌تواند به هر دو معنای کنایی استناد کند. در قصاید شهریار، کارکرد کنایی اسطوره‌ها محدود است. او در سرودهای، برای بالا بردن قدر و ارج نادر شاه افشار به عنوان اسطوره‌های تاریخی، ادعا می‌کند که زیبارویان هندوستان و خطا خاک راهش را برای سرمه‌سایی مورد استفاده قرار می‌دهند. این معنای قریب و روساختی است، اما در ژرفا، منظور شهریار از عبارت کنایی سرمه‌ساییدن از خاک نادر، نهایت احترام و کرنش می‌باشد.

هنوز از خاک نادر سرمه‌سایند سیه‌چشمان هندی و خطایی
(شهریار، ۱۳۸۷: ۶۰۱)

در بیت ذیل، عبارت کنایی نوشدارو پس از مرگ سهراب، مورد نظر شهریار بوده است. در فرهنگ کنایات انوری برای تبیین «چاره، درمان یا کمکی که بسیار دیر برسد و دیگر سودی نداشته باشد» (انوری، ۱۳۸۳، ج ۲: ۱۶۴۵) از عبارت مذکور استفاده می‌کنند. شاعر با این ترفند ادبی، مفهومی اخلاقی را به مخاطبان خود انتقال داده است.

این جهان گر وفا کند با کس نوشدارو بود پس از سهراب
(شهریار، ۱۳۸۷: ۴۶۸)

۲-۵-۵. ابهام تناسب

منظور از ابهام تناسب آن است که «الفاظ جمله در آن معنی که مراد گوینده است با یکدیگر متناسب نباشد، اما در معنی دیگر تناسب داشته باشد» (همایی، ۱۳۸۹: ۱۷۶). شهریار در آیینیه قصاید، تنها یک بار از این آرایه استفاده کرده و از اسطوره‌های تاریخی و ادبی شیرین و فرهاد یاد نموده است. در بیت ذیل، شیرین به معنی گوارا و مطبوع است که به واسطه‌ی نام فرهاد، یادآور معشوقه‌ی او نیز، می‌باشد.

ساز فرهاد هم این سوز دل‌انگیز نداشت من چه شیرین که به شورافکنی شهنازم
(شهریار، ۱۳۸۷: ۵۴۹)

۳. نتیجه گیری

یکی از مهم ترین عناصر ادبی در توضیح و تبیین منظومه ی فکری یک شاعر، اسطوره است. در میان شاعران پارسی سرا، شهریار بارها از این ابزار بهره برده است. نگرش های عمده ی او در استفاده از اسطوره، در غالب موارد، توصیفی - ستایشی و گاهی تعلیمی و تاریخی است که این امر نشان می دهد شاعر در بحث محتوایی هنجارگریزی قابل توجهی نکرده و به مثابه ی پیشینیان از این قالب بیشتر برای ستایش و توصیف بهره برده است. البته، در این زمینه، شهریار برای افزایش سطح فخامت اشعارش از کارکرد عناصر زیبایی شناسی غافل نبوده و تقریباً هر جا که اسطوره ها برای توصیف و تعلیم به کار رفته اند، از فنون بلاغی هم، سود جسته است.

نکته ی دیگری که در ارتباط با کارکرد شخصیت های اسطوره ای حماسی و تاریخی می توان گفت، این است که رویکرد عرفانی شهریار، برخلاف غزلیات، چندان برجسته نیست و جز یک مورد، به این امر نپرداخته است. همچنین، مهم ترین شخصیت های اسطوره ای حاضر در قصاید شهریار عبارتند از: اسکندر مقدونی، جمشید، خسرو و شیرین که عمدتاً کارکردی تعلیمی، توصیفی - ستایشی، تاریخی، عرفانی و در نهایت، زیبایی شناختی دارند. پربسامدترین فنون بلاغی نیز، تشبیه و تلمیح هستند.

منابع:

الف) کتاب‌ها

۱. انوری، حسن. (۱۳۸۳). فرهنگ کنایات سخن. ۲ ج، تهران: سخن.
۲. رشیدیان، بهزاد. (۱۳۷۰). *بینش اساطیری در شعر معاصر فارسی*. تهران: گسترده.
۳. شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۵). *صور خیال در شعر فارسی*. چاپ ششم. تهران: آگاه.
۴. شهریار، محمدحسین. (۱۳۸۷). *دیوان*. ج ۱. چاپ سی و دوم. تهران: نگاه.
۵. صفوی، سید حسین. (۱۳۶۴). *اسکندر و ادبیات ایران*. تهران: امیرکبیر.
۶. علیزاده، جمشید. (۱۳۷۴). *به همین سادگی و زیبایی*. تهران: مرکز.
۷. کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۷۲). *رؤیا، اسطوره، حماسه*. تهران: مرکز.
۸. _____ . (۱۳۷۴). *بدیع*. تهران: کتاب‌ماد.
۹. گورین، ویلفرد. (۱۳۷۰). *راهنمای رویکردهای نقد ادبی*. ترجمه‌ی زهرا میهن‌خواه. تهران: اطلاعات.
۱۰. لوی استروس، کلود. (۱۳۷۶). *اسطوره و معنا*. ترجمه‌ی شهرام خسروی. تهران: مرکز.
۱۱. محمدی، حسن‌علی. (۱۳۷۳). *شعر معاصر ایران از بهار تا شهریار*. تهران: ارغنون.
۱۲. معین، محمد. (۱۳۷۸). *فرهنگ فارسی*. تهران: امیرکبیر.
۱۳. نیک‌اندیش‌نوبر، بیوک. (۱۳۷۷). *در خلوت شهریار*. ۲ ج. چاپ اول. تبریز: آذران.
۱۴. همایی، جلال‌الدین. (۱۳۸۹). *فنون بلاغت و صناعات ادبی*. چاپ اول. تهران: اهورا.
۱۵. هینلز، جان. (۱۳۷۹). *شناخت اساطیر ایران*. ترجمه‌ی ژاله آموزگار و احمد تفضلی. تهران: چشمه.
۱۶. یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۷۵). *تاریخ ادبیات ایران*. تهران: شرکت چاپ و نشر ایران.

ب) مقاله‌ها

۱۷. اسعد، محمدرضا و کمالی بانایانی، مهدی‌رضا و درخشیده، رضوان. (۱۳۹۴). «فراز

- و فرود اسطوره‌شناسی در اشعار شهریار». فصل‌نامه‌ی بهارستان سخن دانشگاه آزاد خوی. سال ۱۲، شماره‌ی ۲۹، صص ۲۰-۱.
۱۸. شاهرخی، فرنگیس. (۱۳۹۴). «هویت فرهنگی و دینی در اشعار شهریار (مطالعه‌ی موردی؛ رویکرد آرکائستی)». مجله‌ی پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی دانشگاه آزاد شهرکرد. دوره‌ی ۶، شماره‌ی ۴، صص ۱۵۲-۱۲۹.
۱۹. قانونی، حمیدرضا. (۱۳۹۳). «تحلیل بازتاب فولکلور در ادبیات غنایی با تکیه و تأکید بر غزل‌های شهریار». فصل‌نامه‌ی مطالعات زبان و ادبیات غنایی دانشگاه آزاد نجف‌آباد. سال ۴، شماره‌ی ۱۱، صص ۷۷-۵۹.
۲۰. پارساپور، زهرا. (۱۳۹۱). «بررسی ارتباط انسان با طبیعت در شعر». مجله‌ی ادب فارسی دانشگاه تهران. دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۱، صص ۱۰۰-۷۷.
۲۱. سلیمی، علی و احمدی، محمدنبی. (۱۳۸۹). «شهریار، سنت‌گرایی رو به سوی نوگرایان (تأملی در راز دل‌های او با نیما)». فصل‌نامه‌ی تحقیقات زبان و ادب فارسی دانشگاه آزاد اسلامی بوشهر. دوره‌ی دوم، شماره‌ی پنجم، صص ۷۳-۶۱.
۲۲. علوی‌مقدم، مهیار. (۱۳۸۶). «بررسی تطبیقی بازآفرینی اسطوره‌ها در شعر معاصر». مجله‌ی مطالعات ادبیات تطبیقی دانشگاه آزاد جیرفت. دوره‌ی اول، شماره‌ی سوم، صص ۱۶۴-۱۴۵.
۲۳. مشتاق‌مهر، رحمان. (۱۳۸۵). «جنبه‌ی انسانی و جهانی شعر شهریار». مجله‌ی نامه‌ی پارسی. سال یازدهم، شماره‌ی اول. صص ۶۶-۵۵.